

پانصد سوار و تفنگچی برای محافظت مهمنان در پرادبه جمع کرده بود .  
محمد رحیم خان پسر شریعه‌السلطنه که بدبست روسها در لنجان کشته شد  
بتفصیلی که باید آن شب پذیرائی کامل از ما بجای آورد  
عدد از مجاهدین و مهاجرین و کسانیکه تصور میکردم بنام وطن مشغول  
مجاهدت هستند مشغول قمار شده و از برد و باخت لیره های هنگفت در آن  
شب دانستم که اینان فربیته لیره اند به شیوه وطن و تا درجه هم بقصد رسیده  
اند از آن جمله میرزا عباس خان منشی باشی فونسولخانه بود که با خوانین درجه  
اول در قمار همراهی میکرد

### این قطعه یا تغزل آن شب ساخته شد

اهل جهان بجهنگ و جدل کشته سرفراز	ایرانیان فسکنده سرند و قمار باز
شهر هشت آس و درق برگرفته اند	اپنکونه اند در وطن خوبش چاره ساز
کوتاه دست چون اشونداز حقوق خوبش؟	قومی باس و نزد شده دستشان دراز
روزی چنین که دشمن نایاب در کمین	این شیوه نیست در خور مردان با کیاز
یازده دست به رجه یاران باس و نزد	روزی که در وطن شده ییگانه دست یاز
جوشید در غم وطن از دیده خون دل	جا دارد از زینه برون او فتاد راز
هر کس لیره دوست شد و از ذر خرید	ساید پای دشمن خود جهره نیار
ترسم و جبد نام وطن را کنند نیک	قومی وطن فروش بنام وطن نواز

### یکشنبه بیست و یکم

یکنفر جاسوس از طرف سپاهیان روس و یعنی السلطنه وارد سفید دشت  
و گرفتار شده بود اعتماد التجار و مستوفی جاسوس را طلاجه فشون روس دانسته  
از سفید دشت بسم پرادریه فرار کرده و اباب و حشت اهالی را  
فراهرم ساختند .

خلیل خان برای اطمینان اهالی سفید دشت فوراً حرکت کرد احمد  
افای مجاهد جاسوس را به پرادریه اورده استھاط کرد و معلوم گردید دستور  
داشته است از طرف حکومت اصفهان که بداند قوای بختیاری و مجاهدین چقدر است

و شکست ابوالقاسم خانرا در چنگ از روسها انتشار یافده و چنین کفته بود که ابوالقاسم خان شکست خورده تمام سوارانش کشته شده و خودش بالباس دروبشی فرار کرده است و همین سخن باعث گرفتاری او شده بود روز را در قلعه و شب را در خانه ملا خسرو پرادنبه بسر بردم

### دوشنبه بیست و دوم

این روز در قلعه و شب در خانه میرزا ابراهیم پیش نماز پرادنبه که از دوستان عصر تحصیل مدرسه بود سر بردم. کربلائی حسین و محمد جواد را سفید داشت فرستادم معاصد السلطنه از طرف مرتضی قلیخان به پرادنبه امده پیغامهای مرتضی قلیخان را بشارزاده و ضرغام رسانیده و مراجعت کرد

### سه شنبه ۳۴

قبل از ظهر بسم سفید داشت حرکت کرده با خلیل خان مصمم شدیم که دیگر روز بذک رفته سردار معظم را ملاقات و اعتماد و مستوفی را مطمئن ساخته سفید داشت بر گردانیم

### چهارشنبه ۳۵

بعد از ظهر با درشکه بسم ذک حرکت کرده از (دهنو) که متعلق با صلان خان و (سورک) که در تصرف سردار چنگ است کشته پس از طی چهار فرستنک راه بذک رسیدیم و با سردار معظم که دارای اخلاق حمیده است برای اولین مرتبه ملاقات دست داده

عمارت ذک خوش منظر و با شکوه است بشه پر درختی در مقابل قلعه وجود دارد . دکتر میرزا مسیح خان شامزار رفته بود وای مستوفی و اعتماد حاضر بودند صدر خان که یکی از عناصر یاک وطن پرست و درست بود و اینک دو سال است بر جت ابزدی یوسته دو روز قبل بذک امده و صحبت او فوق العاده برای من مقتضم بود .

اول شب فاصله ای از اصفهان رسید و خبر اورد که ظل السلطان نظر اصفهان حرکت کرده و روسبان سه تفر را که یکی درشکه چی منشی باشی فون و لکری

آمان و دیگری یک نفر آخوند و سومی بسکی از سکان امین التجار است  
دستگیر شدند.

اعتماد و مستوفی از شنبه‌ن این خبر مضطرب و پریشان شده با زبان حال  
از کارویش آمد خود اظهار نداده کرده واعتنت می‌کردند بکسانیکه آنها را فریب  
داده بمسئلک دموکرات وارد ساختند.

بمناسبت احوال رفقا این قطعه بنام یاران مهاجر همانشب منظوم و فرائت  
و فردا نسخه‌ان باصفهان ارسال و منتشر گردید

## «یاران مهاجر»

من و یاران مهاجر بتفاضای فلك	شب آدینه رسیدیم بصوب ذک
اعتماد است و مجاهد (۱)	جائب چار محل تاخته با یویه و نک
خسته خاطر همه از بازوی تقدیر فضا	بته گردن همه در بشنة تقدیر فلك
همه در بادیه رنج و عنای سرگشته	همه در زاویه فکر و فنا مستهلك
چار تکبیر زده هریک برهستی خویش	بتوانای خود خواه فرون خواه اندك
همه را صورت از سبلی دشمن نیای	همه از اشکر بیگانه گریزند بیک
تا بگداد گریزند ز ترس از شنوار	سیه روس ز زرگنده بشد در قلهک (۲)

## زبان حال اعتماد التجار

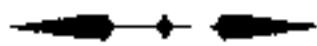
اعتماد است بدینگونه سخن سنج که کاش	بسما راهپر می شدمی من ز سمل
آسمانا ز چه با مشت مرآ کویی یوز	روزگار از چه بالطعمه مرآ مالی یک
بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی	کش من کفر و پدر هندو و مادر از یک
من نه در دام دموکرات بخود افتادم	که فکنندند رفیقانم با دوز و گلک
گر چنین روز مرآ بود مصور بخیال	از وطن نام غیردم با چوب و فلك

(۱) مجاهد. عبارت از مجاهد السلطان برادر دکتر میرزا مسیح خاست

(۲) زرگنده محل سفارت روس و قلهک مکان سفارت انگلیس است در طهران

### زبان حال مستوفی

کای یدر ... آخر تو کجا و ملک  
نیز مستوفی با خویش چنین میگوید  
من ... کجا حزب دموکرات کجا  
نه نه بلبل و آنگاه گلوی لک لک  
رفت این دفعه اگر پایم از تله برون  
جام آزاد شد این بار اگر زین مهلك  
تایا از سر دستار کشم تحت حنك  
ریشی از جاه در آویزم تاعانه چو بز  
از دهان باد زبان و زدهان فلت منفک  
اسم مسروطه اگر بدم از این پس بزبان



### زبان حال مجاهد

من طبیم نه مجاهد بهمه جن و ملک  
گوید اینگوئه مجاهد که خدا را توبه  
بعد از این هر که مرآ خواند مجاهد ایکاش  
نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حک  
جنلک باروس و چو من نسخه نویسی هیهات  
صید عصور مرآ نیست هیسر یفك



### صد م خان

گوید اینگوئه صمد خان که رفیقان طریق  
بس کنید اینهمه بیهوده و ذشت و مملک  
کر شها حافظ ملک عجم و ساسانید  
وای بر کشور ساسان و نژاد بابلک  
مزید اینهمه طعنه بر رفیقان طریق



### زبان حال سردار معظم

نیز سردار معظم بتسم میگفت :  
کاین وطنخواهی بر دامن ایران زده لک  
با چنین مایه هنرمندی و هوش و دانش  
از طمع بود که در دام فتاوید اینک  
شد دچار تله رو باه ز حرص دبه  
ماهی از خوردن نان گشت گرفتار شبک



در همه حال چنین گوید با خویش وحید  
نویه از شعر و ذشر و ذشور و مدرک  
بر سر خوان ادب باش نمکدان نمک

خاصه با اين دله مردم که بین هفتاد  
گروطن خواهي ازاينست که اين دونار است  
ایسا تجربه شد يست نزند از کودك



داد و فرياد ز پيداد تزاد قاجار	خاصه خانم . . . الدوله سنگين دگنك
ميبردکيسه و جيپ از همه ترك و تاجيك	مينهده هرچه دهد دست بسورا خوتراك
. . . الدوله کند سنگ گرازرا آهك	بعد از اين . . . . . بيايد زيرا



سيبي ساز خدا با که ز . . . السلطان	خورد هبیج وطنخواه لگد يا جفتک
. . . سلطان ز اروپا تواند جنيد	ور کند جنبش سر منزل او هست درك



حکمران گشته در اصفاهان محمود بمن	تیغ زن گشته نوازنده تار و تنبک
از حکومت بسر آراسته کرده است کلاه	ازن غر که سرش راست سزاوار لچك
باد افکنه بخر طوم جناب . . .	اردشير است چو روانه ز دناله يدك
شده فيروز دبنگوز بعدلبه رئيس !!	عدله ييت قضا گشته و فاضي دلچك
زود تر کاش بيايد ز اروپ . . .	سته از وسنه و سرخاب برخساره بزنك
. . . . . دزير است بملک ايران	جاي خرموزه گرگاب گرفته زرديك
باید این طایفه را کرد ازین کشور دور	باید این سلسه را ساخت زاصفاهان دك
. . . . . تارهه کلک بهم برشکن این شست و دفك (۱)	تارهه کلک بهم برشکن این شست و دفك
سیه آراسه کن زود بیدان بگرای	
بیم و اندشه ز دشمن مکن الله معك	

## ۳۵ شنبه

آقای دکتر مهدی ملقب بامين الاعظاء که بکی از احرار پاک و دوستان

(۱) دفك اسبابی است که با او کلک را فریفته و شکار میکنند

قدیمی و صمیمی من است و در دزک غالباً منزل دارد صبح از راه فرا رسید  
من صحبت او را غنیمت شرده آرزوی را هم در دزک ماندم ولی خلیل خان  
و مجاهدالسلطان بطرف سفید دشت رهسیار شدند  
نزدیک غروب قاصدی از راه آمد مکتوبی از دستگرد برای من آورد  
و مکتوبی هم باعتماد التجار داد . خبرهای آتشب وحشت انگیز تر بود از فیل  
اینکه تجارت خانه آمان توفیق و اعضاي تجارتخانه چند ساعت حبس و کتابجه  
رمهز بدست یعنی السلطنه افداد اعتقاد بی نهایت مضطرب شده مصمم شد که فردا  
بطرف شیراز رهسیار گردد

### جمعه ۳۶

اعتماد فسخ عربت کرده بطرف شلمزار رهسیار شد قبل از ظهر دکتر  
میرزا مسیح خان و آقا جواد از شلمزار آمده و گفتند خوانین تصمیم قطعی  
در هیچکار ندارند فقط میباشد هزار سوار و پیاده تهیه کرده تذکه ها و گردنه هارا  
پنهندند . شب چون خبر رسید که پکصد هزار سپاه ترک و آلان ( بطاق  
کسری ) رسیده اند و عنقریب سپاه روس از اصفهان و ایران خواهد رفت از  
دیوان حکیم نظامی با حضور حضرت داتر مسیح خان و دکتر مهدی و دکتر جواد  
و سردار معظم تفالی زدیم این قسمت مناسب جواب آمد

### \* (رسیلن ههل شیرین بهماین)

غنى شد دامن خاک از خزاین  
شهنشه ریخت در پایش تاری  
در افشار هر دری چون فندق تر  
درم ریزد هنوز از پشت ماهی  
مهه ذرین ستام و آهنین سم  
که دوران بود با رفتارشان انگ

چو آمد مهد شیرین در مدارین  
بهر گامی که شد چون نو بهاری  
بجای فندق افشار بود بر سر  
چنان گز بس درم ریزان شاهی  
هزار اسب مرصع گوش تا دم  
هزار اشتر ستاره چشم و شبرنگ

زمین را عرض نیزه تذک داده هوا را برق برق رنگ داده

### شنبه ۳۷

صبح بااتفاق دکتر میرزا مسیح خان و آقا جواد پس از بدرود دکتر مهدی بست سفید دشت حرکت کردم بعد از ظهر در هوای سرد و ماراث بسفیددشت رسیدم دکتر ناهار صرف کرده بظرف اصفهان رهسیار گردید باحال وحشت و آتشب بسب مفارقت دکتر بی نهایت سخت گندشت

### یکشنبه ۳۸ دوشنبه ۳۹

جعفر قلی خان چرمینی معروف امروز اسفید دشت آمد و معلوم نیست بچه سبب سردار صولات در خانه خودش او را گرفته و حبس کرد. طرف عصر با خلبان خان و احمد آفای مجاهد رفته به (ده شیخ) که فله است راجع بضرغام السلطنه و ارمنی نشین است و از آنجا پس از ساعتی مراجعت کردیم.

### ۴ شنبه غره چمادی الثاني

صبح در فله و ظهر در منزل سردار صولات بودم فاصلی از شهر آمد مکتوبی برای اعتماد آورد و از جمله اخبارات این بود که سردار جنگ و سردار بهادر و شهاب السلطنه از طهران حرکت کرده‌اند فاصل آنها هم (بسورک) آمده رفقا از این خبر خشنود شدند در صورتی که اصل نداشت

### ۵ شنبه ۴

خلبان خان خبر رسید که سرداران مزبور بخوبی از طهران با سپاه سوار با اصفهان می‌آیند سه روز و شاهزادگان مشغول تخلیه اصفهان هستند از امیر مفخم هم مکتوبی رسید که کرمانشاه بدست مجاهدین فتح شده و امیر هم عازم حرکت بکرمانشاه است

### ۶ شنبه ۵

از سردار معظم مکتوبی رسید که امیر مفخم خبر داده صد هزار قشون آلمانی و عنانی و مجاهد کرمانشاه را فتح و همدان را محاصره کرده‌اند مکتوب را احمد آفای

مجاهد برداشته بست پر ادبه برای شارت رفت . شب رفقاء خشنود بودند  
( یعنی مشتعلند و بتفی خاموشند ) و این قطعه به تسبیت ساخته شد

### \* ( قطعه ) \*

در کوه و دشت ترک مقام و مقر کنیم	خیزید تا شهر صفاها نگذر کنیم
با شاهد سعادت اندر کمر کنیم	کوه و کمر بس است بیاورد دست جهد
جنپش فر جای خویش بجاما اگر کنیم	در مرز جو سکونت یارای خصم نیست
کاخ ستم ذ بذان ذیر و ذیر کنیم	خیزید تا ذ کوه فرود آمده جو سبل
تا کی در این معامله بون و مکر کنیم	بی صبر و تاب پنجه بنایم خصم را
چون کاوه کار یکسره با کاوسر کنیم	گشته است ظل سلطان ضحاک اصفهان
باید عدو زخانه خود در اندر کنیم	تاقند باید این در و آن در زدن بس است
دوران خلاص از ستم و شور و شر کنیم	یاد آوریم دور فریدون و اردشیر
با رقص زهره عیش بدور قفر کنیم	دور فر گذشت ولکن بمصالحت
ساز سفر نهاده و برگ حضر کنیم	لحن طرب تراهه شادی کنیم ساز
باینده چند موبه ناموس سر کنیم	ناموس باز حافظ ناموس کشور است
ما چند ایستاده حسرت نظر کنیم	دشمن فکند دست بناموس و جان ما
ایداد و جور دور ازین بوم و بر کنیم	قاجار را برایم از مرز و بوم اگر
آماج چند سبته و جان را سیر کنیم	ای دودمان بهم در بیش تیغ ظلم
کو فر کی دوباره جهانرا خبر کنیم	هان ۱۱ تیغ انتقام بر آید از نیام

از دشمنان دوست نمای وطن و حید

ذین پس بحکم تجربه باید حذر کنیم

جمعه ۵ شنبه ۶

صبح شبه از سفید دشت به پر ادبه رفته و پس از ملاقات صر غام السلطنه  
بنخانه سردار صولت رفته شیخ حمین نوری زاده عم آنجا بود شب ما بین شیخ

حین و جعفر قلی چرمیانی مباحثات علمی خنده‌آوری پیش آمد و بهزل و خنده کردند.

### پیکنشبه ۶ دوشنبه ۷

عصر پیکنشبه بسفید داشت آمده و صبح دو شب به طرف دهکرد حرکت کردیم به راهی خلبان خان. پس از طی پنج فرسخ راه به فرج رسیده و در آنجا اندازه یک ساعت استراحت حرکت کرده بعد از سیر دن دو فرسخ دیگر به هکرد رسیدیم.

سردار های بختباری با هزار سوار به هکرد آمده سوارها در خانه ها و خودشان در خانه که خدا منزل داشتند شب را در منزل سردار معظم ماندیم صمد خان و دکتر مهدی خان و محمد نبی خان شهرکی ملقب شجاع نظام که مردمی با هوش و وطنخواهست و با او نیز مختصر سابق داشتم حضور داشت

### ۸ شبه ۸

صبح بخانه شجاع همایون دهکردی وارد شدیم شجاع همایون یکی از کهadaيان دهکرد و در طهران هنگام ورود بختباری های پیشکار صهیمان السلطنه بوده و سردی با همت و صاحب عزم بشمار است و در جنگ سردار جنگ با رضا خان جوز دانی کشته شد و سردار با کمال پیشرمی نعش او را پس از سه روز در اصفهان آورده بدار آویخت.

میرزا علی‌اکبر خان معاون حکومت بزد هم با آفای صرتضی قلیخان به هکرد آمده و چون مریض بود در خانه شجاع همایون منزل داشت میرزا عباس بزدی و کیل سابق بزد هم آنجا بود روز را بخواندن شعر گذرانیده و شب در منزل سردار معظم بسر بردم

### ۹ شبه ۹

حوالی ظهر بزم ملاقات میرزا عباس خان و میرزا علی‌اکبر خان بطرف خانه شجاع همایون حرکت کردیم در راه جنازه میرزا علی‌اکبر خان را دیدیم که می‌برند و بی‌نهایت متاسف شدیم در این وقت دکتر اسدالله نجف آبادی را

• ملاقات کرده و سبب مرگ را جویا شدیم گفت : یکمرتبه خون در قلبش ریخت  
و تمام شد . این سخن تغییر شد برای خواهی که در سفید دشت شب قبل از حرکت به هکرد  
دیده و روز وحشت ناک . شب خواب دیدم که زخمی بر قلب من وارد شده  
و بجراح مراجعه کردم گفت خون در قلب ریخته است چاره ندارد . صبح از  
حرکت وحشت داشتم . و از گردنها مبتسردم ولی از رفاقت خجلت کشیده و  
حرکت کردم . اسرار خواب هم از چیزهایی است که هنوز بر بشر مکثوف  
نشده . ظهر خبر آمد که صد نفر روسی پیاغ بادران لنجان آمده چند نفر را  
دستگیر کرده اند .

طرف عصر منزل اعتماد التجار رفقیم برای کاری چند راجع بخلیل خان  
و سردار صولت ولی جواب یأس شدیدیم .

### ۵ شنبه ۱۰ جممه

ینج شنبه از دهکرد مراجعت و در قهقرخ جبدر کبابی را که بکی از مشروطه  
خواهان اصفهان و بهمین سبب فراری شده ملاقات کردیم شب را سفید دشت  
رسدیم دو خبر بد آتشب بما رسید یکی خبر انقلاب شیراز بدست قوام سبب  
تفاق زاندارم و دیگری خبر انقلاب کرمان بدست سردار ظفر که اول ما آلمانها همراهی  
کرده و از آنها بول بسیار گرفته و بانک انگلیس راهم غارت کرده و ناگهان از پرون شهر حمله ور  
شده آزادی خواهان و آلمانی ها را دستگیر و تمام اموال آنها را هم بخارت برده است .

### شنبه ۱۳ یکشنبه ۱۴

از سفید دشت به پرادریه رفقیم در منزل سردار صولت روز یکشنبه خبر  
آوردند که صد هزار فشون عثمانی و ایرانی وارد کرمانشاه شده ابوالقاسم خان  
هم با ده هزار نفر سوار بطرف اصفهان می آید

### ۳ شنبه ۱۴ ۴ شنبه ۱۵

عصر دو شنبه میرزا محمود تاجر اصفهانی مقیم طهران که بکی از آزادی  
خواهان و مردی روشن فکو بود در قلعه پرادریه وارد شد . سبب آمدنش این بود

که صد صندوق چای جعفر قلی از او در راه سرفت کرده بود و چون شنبده بود که جعفر قلی را سردار صولت گرفته برای احراق حق خود بچار محال آمد ولی نقصود نرسیده پس از چند روز مراجعت کرد.

دو شماره روزنامه رعد همراه داشت خلاصه مندرجات تعرض روسها بناموس ارامنه و فتح گرمانشاه بدست مجاهدین و انقلاب شیراز و کرفتاری احرار و اه بن التجار و ملک زاده بود. جعفر قلیخان بردن چای را انکار نداشت و نشان داد که در کوهها پنهان کرده اما چه فایده.

### پنج شنبه ۱۷

### شنبه ۱۶

امروز خلیل خان از سفید دشت آمد و حکایت کرد که حسینقلیخان پسر خسرو خان که مالک اصلی سفید دشت است نوشته تامین از طرف حکومت اصفهان و روسها رای ضرغام السلطنه آورده ولی جرات نکرده بیش ضرغام بیاید و از سفید دشت شهر فرار کرده اس

سردار معظم و سالار اشرف و هژیرالسلطنه و اصلاح خان و صمد خان به پرادبه آمسد آتشب دو قصبه رای تهییج سرداران و سواران بختیاری ساخته شد یکی بخواهش ضرغام السلطنه که عازم حرکت برای جنگی بود و یکی بخواهش سردار معظم و اینک بنام هریک نگاشته میشود

چون ضرغام السلطنه دارای مسلک عرفان و درویش منش بود مطابق مذاق وی این ترجیع بند ساخته شد و لخت آخر ترجیع هم از خود ضرغام است.



## ( ترجیح بند ضرغام ) \*

بمناسبت تصمیم مراجعت و حمله باصفهان

باز آمدم باز آمدم تا در بقا فانی شوم در کعبه عشق وطن با شوق فرمانی شوم  
بدروود جان و تن کنم تا دایر جانی شوم کفار را سازم زبون یار مسلمانی شوم

ای رو بهان اینک رسید از بیشهه یزدان اسد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

در آسمان ملک جم خورشید نورانی منم سلطان روحانی منم  
ما اسم اعظم آصف ملک سلیمانی منم سوزان شهاب دیوکش بچرخ یزدانی منم

بر راندن دیو ستم اندر کمینگاه و رصد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم در اصفهان اسلام را یاری کنم یمارگشت از غم وطن او را برستاری کنم  
ایرانیان خفته را دعوت به بیداری کنم آزادی این ملک را با جان خریداری کنم

آواره از کشور کنم کشور فروش بیدخرد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

با دیده خونبار بین در راه حق جوش مرا بشنو بگوش معنوی فریاد خاموش مرا  
عشق وطن برده زیر دبن و دل و هوش مرا افراسیاب افتادگر خون سیاوش مرا

توران کند تا طشت خون دستم ز ایران میرسد

از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد

باز آمدم باز آمدم تا باری ایران کنم بزن اسیر جاه شد آزادش از زندان کنم  
منحاک را از گاوسر با خاکره بکسان کنم بنیاد سوزم فته را کاخ ستم ویران کنم.

تا آفتاب عدل و داد از مطلع ایران دمد

از شاه درویشان کمل وز حضرت مولا مدد

باز آمدم تا بر کنم از بیخ و بن قاجار را بکبارگی بدر کنم این بد سیر در بار را  
تیغ دو رویه رکشم بلکه رو به سازم کار را تا چند در بای شرف بایست دید این خادر را

باشد بآدم دشمنی مر دوستی بادیو و دد

از شاه درویشان کمل وز حضرت مولا مدد

باز آمدم کر مسلمین پرسش کنم کاسلام کو مصر و عراق و هندوچین فرقا ز و سند و شام کو  
آنقدر ت ایران زمین ذ اغاز در انعام کو هان فرا فریدون چه شد شاپور کو بهرام کو

اور نگ نیکان جهان بھرو چه شد مأوای بد

از شاه درویشان کمل وز حضرت مولا مدد

برون کنید از مرز جم زودان کلیس و روس را آزاد سازید از ستم اور نگ بکار سرا  
کویید بر بام فلک آن پهلوانی کوس را تار و ز سعد آید زبی تیره شب مذخوس را

بار دیگر خورد شید فر از مشرق ایران دمد

از شاه درویشان کمل وز حضرت مولا مدد

باز آمدم کر رخ کنم مات و بیاده شاه را بریل و اسب دشمنان بندم بیاده راه را  
بر چینم از نعلم وطن این بازی داخواه را از صولت ضرغام حق زهره درم رو باهرا

از چشم ایران بسترم با سرمه قدرت رمد

از شاه درویشان کمل وز حضرت مولا مدد

دانی چرا در ز وطن چون شام بلدا تیره شد؟ اسکندر رومی چرا بر مرزدار اچیره شد؟  
گرک ستم در این کله بر گوستندان خبره شد؟ زان شد که صبر اندرستم ایران باز اسیره شد!!!

ای بحر همت جوششی از جزر بگرا سوی مد  
از شاه درویشان کمک وز حضرت مولا مدد



## ﴿قصیدۀ سرد از معظم﴾

دور شادی باز اندر ملک ایران میرسد  
موکب ایل جلیل بختیاری سیل دار  
تا کند شام سیه بر مملکت روز سفید  
عنقریب آید که یعنی با برید سیم برق  
کاوه ضحاک کش با فر افریدون ز کوه  
تا بشوید دامن ایران ز لوث انگلیس  
آسف ملک سلیمان تا نگین ملک جم  
گر دوروزی کفر بر اسلام و ایران چیره شد  
اردشیر بابکان با صولت شیر زیان  
سلسله جنبان فر معدات نوشپروات  
رسنم دستان بکوبه تا سر افراشباد  
نادر ایران کند آزاد تا ایران زمین  
چون زمستان گلشن ماگر خزان کرد انگلیس  
رسم ایرانست و تاریخ اندر این دعوی گوئه  
افس جم چون کند آلوده فرق مار دوش

از پس خونین شفق خورشید تامن میرسد  
بر صفاها ن تهبت های فراوان میرسد  
با درفش کاویان سوی صفاها ن میرسد  
سیل ها از کوهسار اینک بداما ن میرسد  
گرد از دیو و سیارد بر سلیمان میرسد  
آنکه بر کافر کند چیره مسلمان میرسد  
در نوردد تا بساط ظلم اشکان میرسد  
تا بیردازد ستم از ملک ساسان میرسد  
کفر خون سیاوش را بتوران میرسد  
از کند ظلم روم و روس و افغان میرسد  
فرو دین اینک پس از فصل زمستان میرسد  
کاهرمن نا آمده از بی سلیمان میرسد  
کاوه ضحاک بیرا از صفاها ن میرسد

اردشیر بابکان بر دفع اشکان میرسد  
چون بجهه افتاد بیزن پورستان میرسد  
نوح کشتی ران سوی ساحل ز طوفان میرسد  
تا کند این هر دورا یامال آلان میرسد  
نخنواری تا کند این سختی آسان میرسد  
کر تو صبح و صل بعد از شام هجران میرسد  
لپک دائم کار مالک از تو بسامان میرسد  
تاشود بیدا که بعد از کسر جبران میرسد  
تارسد بر هان که بعد از درد درمان میرسد  
کار دشیر آید شهنشه چون بظهران میرسد  
نهنیت از هر برو بومت الدینسان میرسد  
تا کند تسخیر شادی قلب یزمان میرسد  
که نوید خرعل افتاده بخدلان میرسد  
راست نصر من الله بکبوان میرسد  
دشمن دون را بخر من برق سوزان میرسد

ملک جم زاسکندر رومی شون و راشک خیز  
چون بیا شوبد برآدم دیو لا حول از قفاست  
از تنور فته چون طوفان زند بر او جموج  
انگلیس و روس آگر گرد در ایران دست یاز  
ور رسد اندر صفاها ن اشکر ژرزو تزار  
ای مهین سردار دانشمند ایل بختیار  
گرچه نشناشم چه نامستی کنو و کیستی  
هر کجا هستی و هر کس در میان بیوی از کران  
تفته کن تخت ستمکاران فاجار دغار  
از صفاها ن باز دیگر شو بظهران رهسیار  
چون بظهران در رسیدی با سیاه جنگجو  
مزده فتح از جنوب آواز تسخیر از شمال  
که بشارت میرسد از قلم و قع سمع تقو  
بر جم فتح قریب است بر فلک در اهتزاز  
لشترت هر سوی دوی آرد چو قهر کردگار



گرچه میدانی مر ایاد آوری زان میرسد  
بالله از طهران بر آن دستور بینهان میرسد  
نرفلان طغیان و ب عصیان ذہمان میرسد  
کر ذروس آشوب با از انگلستان میرسد  
فتحه انگلیزان بظهران اند از اینان میرسد  
شنوی کر سمع تقو آواز طغیان میرسد  
ترکان زاین بس بیغمای خراسان میرسد  
کر باند خرعل از شیراز و کرمان میرسد  
کر سپاه روس در فزوین و گیلان میرسد

ای مهین سردار دانا نادر دوران ما  
هر کجا آشوب شد از دور و نزدیک آشکار  
آب از سرچشمه طهران گل آوده بجواست  
فتحه گر در پارس خیزد با در آذربایجان  
مرزه سرچشمه آشوب ایران است و بس  
سیمه تقوی ملک ری را دفع کن تا بعد از این  
ترکان مرکزی را قلع کن تا نگری  
خرعل ری را بکن بن کاین خیانت خوی دشت  
از سپهسالار دیوانه است و همدستان وی

ماجرای لیره خواران بداندیش است و اس در صفاها نگر دکرمه ظال سلطان میرسد  
با صفاها نمیتوود حکوم محمود یعنی آفت جان معتمد خصم ایمان میرسد  
با برآگشت دغل نواب و ابراهیم زشت در خیانت نوبت جولان بیدان میرسد  
زودتر دفع یعنی کن هملکت را ده بساز کز توین و بسر بر ایران ویران میرسد  
دید اگر از یشه حق شهر غزمان میرسد  
دیو و شیطانند ایشان تو شهاب ثاقبی در سپاهت نصرت وفتح از یعنی و از بساز  
چون هزیمت بر عدو از فیض یزدان میرسد  
چون رسیدی در صفاها باز اهل امر حجا از سخن سنجان دانش بزور موزون سرای  
از همه ایرانزمین بر جریح گردان میرسد  
چنانه های تهذیت بر کاخ و ایوان میرسد

## چون جمال الدین خاقانی شکن در جی و حیل

گرچه آواره است از کوه و بیابان میرسد



## ۹۸ جمعه

تا پنج شب ۲۴ در پر ادبیه میاندیه خبر ۴۰می در کار نبود جز اینکه مکتوبی از سردار جنگ راجع بفتح کرمانشاه و همدان و حرکت قسمت عمده فشون روس از اصفهان رسید مرتضی قلبخان و سردار اشجع و سردار حشمت و میرزا عباس یزدی و معاضدالسلطنه پر ادبیه آمده در باب اوضاع مشورت کرده (نشستند و گفتهند و برخاستند) من شبهها و پیشتر روزها را در خانه ملا محمدخان گذخای پر ادبیه که مردی دانا و مهمان دوست است سر هبردم

## ۹۵ جمعه

برای دیدن بروجن که در یکفرستکی پر ادبیه واقع است صبعکاه حرکت کردم (بروجن قصبه آباد و دارای دکاکین و بازار و مردم هوشیار است) وارد شدم در مدرسه بروجن منزل شیخ علی ناظم نظری که العق مدرسه را بخوبی

اداره کرده . اطفال مدرسه مشغول مشق نظامی شده و خوب از عهده برآمدند در عربی و فارسی هم امتحاناتی بعمل آمد خطابه مفصلی راجع بعلم و هنر انشا کردم اهالی بروجن از هر طبقه با شوق و محبت سرا استقبال و دیدن میکردند یکشنبه منزل ناظم مانده فردا شنبه ۲۶ اطرف پر ادبیه راهپیار و یکشنبه ۲۸ بسفیددشت مراجعت کردم

### ۳ شنبه ۲۸

صبحگاه با خلیل خان پیشنهاد نکردنی رفقیم بهمنی گله دارها زندگی صحرای نشینان و اقامت در سیاه چادر بجهالت برای من مطبوع بود سه شنبه و چهارشنبه خبر تازه نبود محمد جواد بعداز ظهر با تفاوت علیاکبر صادق دستگردی که در طلب او آمده بود بسم دستگرد حرکت کرد مکتوبي توسط او بدستگرد فرستادم

### پنجشنبه غرہ رجب ۱۳۴

با خلیل خان از سفید دشت به پر ادبیه آمده و چند روز آنجا ماندیم روز سه شنبه ۶ بهمنی ضریح السلطنه در چشمہ (دهنو) مهمان اصلاح خان شدیم . شارذادر آلان هم با مجاهدین و مهاجرین حاضر بودند منتظره دریاچه بسیار خوبست ولی میزان چون گرفتار الكل و تقریباً روزی پنج بطر عرق استعمال میکرد در تمام مدت روز دیده نشد طرف عصر موقع مراجعت پر ادبیه از طرف او یکنفر آمد و هرا دهنو دعوت کرد با سردار صوات شب را بدنه مانده و چند روز و شب بجهت گذرانیده عافیت روز یکشنبه ۱۱ بجهت از دهنو فرار و بسفید دشت وارد شدم

### ۳ شنبه ۱۳

در این روز بفکر اقدام که مدت اقامت چهار محال شاید طولانی باشد و (یکار نیتوان نشستن) وقت و فرصت را عنیت شمرده بس از فکر زیاد عازم شدم که شرح حال اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان و بزرگترین مفاخر تاریخی ایران را بنام **(سرگذشت اردشیر)\*** بنظم آورم

و از همین روز مشغول شدم

طرف عصر ضباء الدین و مبارک الله هندی که از مهاجرین و احرار  
هستند از پرآدبه سفید دشت آمده شب را بجهت آنان گذرانیدم خبرهای مختلف  
از قبیل رهائی سالار مسعود در محیره و ناصریه از دست انگلیس ها پس از  
گرفتاری و حرکت امیر مفخم از گهره برای کرمانشاه بدعوت مجاهدین و حرکت  
سردار جنک از طهران رسید ولی سندي نداشت

### ۲ شنبه ۱۶

خبر مهمی چند روز در کار نبود جمعه ۱۶ به پرآدبه رفتم معلوم شد  
ضرغام السلطنه و شارژدار در کوه (گره) چادر زده و آنجا مقیم هستند من  
هم با محمد رحیم خان پسر ضرغام از پرآدبه حرکت کرده و پس از طی سه  
فرستنک راه بدره (ربوه) که پشمۀ معروف به (یقان سو) در آن میگذرد  
رسیده در چادر ضرغام وارد شدیم از دستگرد قدری خیار نوبر توسط فاصله  
رسیده بود برای شارژدار فرستادیم نوروز علی و وکیل حسین دستگردی هم  
در میان زاندارهای دیده شدند. شب را گذرانیده اول آفتاب ه شنبه ۱۵ بیدار  
شده بتعاشی منظرۀ زیبای طبیعت مشغول شدیم دو روز دیگر بعد از ظهر  
مراجهت و در یک فرسنگی بروجن پشمۀ سیاه سر رسیدیم جمعیت زیاد در آنجا  
بودند چون آن پشمۀ را نظرگاه دانسته زیارت میکنند. شب را بروجت  
رسیده در مدرسه میهمان ناظم بودیم سرودی هم برای اطفال مدرسه ساختم  
و آنکو نسخه اش در دست نیست.

### ۳ شنبه ۱۷

روز را بر حسب دعوت رفیم منزل شهاب السلطنه که آدمی است  
مذبذب و خود یسنده اعتماد التجار هم آنجا بود خبر عقب نشینی قشون عثمانی را  
آنجا شنیدیم. بعدها ظهر در منزل میرزا خلبان بروجنی رفته شب را بخوشی  
در منزل ایشان گذرانیدیم نقاۃ الاسلام هم خبر آمد در گندمانست و شهاب السلطنه  
و اعتماد برای ملاقات وی روز سه شنبه حرکت کردند

## ۳۰ شنبه

از اینروز تا سه شنبه ۲۷ خبر تازه نیست جز اینکه سفید دشت آمد  
گاهی روزها پچشة رنگرذی رفت و بر سی کشتم و مشغول انجام کتاب سرگذشت  
اردشیر بودم خبرهای بد و خوب هم میرسید از شهر هم دو نفر مهمان باعتماد  
التجار وارد شدند یکی عندلیب الداگرین و دیگری آقا دائم قام و روز سه شنبه  
۲۷ با اعتماد و عندلیب حرکت کردیم برای ذک ش را مهمان سردار معظم بودیم.

## ۳۱ شنبه

اعتماد بطرف دهکرد حرکت کرد من در ذک چند روز ماندم یک روز  
با سردار در خانه گذاشتم و مان شدیم او صاحع رعیت و محکمات و بدینجی آنان از  
شرح و بان خارج است

## شنیمه ۳ شعبان

مرتضی قلیخان با هراهان بقلمه ذک وارد شده و از آنجا پچشة گردید  
حرکت کردیم میرزا عباس یزدی از استر بزمیں خورد و آزروز خبی باو سخت  
گذشت . حوالی چشمہ امامزاده ایست که گویا برای محافظت درختان ساخته شده  
و میگویند پسر حضرت عباس است . بابانی امامزاده درختهای گردی کهن  
سال بسیار و درختهای ارجن زیاد در آنجا محفوظ مانده . این چشمہ در دامنه کوه حوالی  
قریه سورک واقع است

خبرهای بی ربطی رسید که مجاهدین مجددا شیراز را فتح و خاندان  
قوام را نابود و محبوسین را آزاد کردند .

سردار مختار ایلخانی و امیر مجاهد اهل یکی هم نزدیک شده و چون  
شش هزار لیره از انگلستان گرفته و فرار داده اند که شارژ دافر آلان و نقدالاسلام  
و سایر مهاجرین را دستگیر کرده تسلیم سپاه انگلیس کنند . مستعد هستند که  
به پرادنیه سپاه کشیده مهاجرین را بقهر و غله بکیرند . مرتضی قلیخان بیگانه برای  
ضرغام فرستاد تا ازین قضیه آگاه باشد

طرف غرب مرتضی قلیخان مراجعت کرد من با سردار معظم سفید دشت آمدم

### یکشنبه سوم

کاغذی از دستگرد رسید و تا آنوقت تعرضی بدهستگرد نشده بود کریم خان نوکر اعتماد در نتیجه قضایای قبیحه شب صبح اعتماد را گذاشته و فرار کرد خبر فتح کرمانشاه هم رسید. روز سه شنبه خبر آمد که امین التجار از محبس فارس آزاد و بگندمان رسیده اعتماد باستقبال رفت بعضی از رفقاء این آزادی و آمدن را از شیراز به چار محل دلیل سازگاری با دشمن بشمردند و پیش از این قم الیه انتظار نمیتوان داشت. رسید علی از دستگرد آمد با مقداری میوم و مکاتیب مفصل و همه را جواب نوشتم

### چهارشنبه ۶

امین التجار بسفید دشت وارد شد کیفیت انقلاب فارس را بیان کرد و معلوم گردید انگلیسان مدست ایرانیان مسعود خان و چند نفر را دم توپ گذاشتهند یا اور غلبه قلعه خان و غلام رضا خان هم خود کشی کرده اند پنج شنبه و جمعه خبر مذهبی نبست. رسید علی بدهستگرد مراجعت کرد

### شنبه نهم

چون وضع پذیرائی در سفید دشت تغییر کرده بود حرکت کردم برای دزک ظهر بدهزک رسیده امین التجار هم آنجا بود خبر از شهر رسید که روسیان رفته و صد نفر پیشتر باقی نمانده‌اند و فتح کرمانشاه مسلم است سه چهار روز در دزک ماندم

### چهارشنبه ۱۳

برای شلمزار از دزک حرکت کرده در فریه (سرنشیگان) که بتصرف هزار سلطنه است حوالی ظهر فرود آمد معلوم گردید بهادر سلطنه که او هم گرفتار انگلیسان بوده است در ناصریه بتازگی وارد شده تاهار را منزل او صرف کرده بعداز ظهر برای شلمزار حرکت کردم.

حوالی غروب بشلمزار رسیدم حاجی بهاء الواعظین و معاصد سلطنه و میرزا عباس بزدی آنجا بودند با آفای مرتفعی قلعه خان هم که بکی از طرفداران

مجاهدین و مهاجرین بشمار است و در این موقع خدمات شایان کرد ملاقات دست داد. خبر آمد که فردا سردار ظفر از کرمان و امیر مجاهد از گرمیز بشلمزار وارد میشوند.

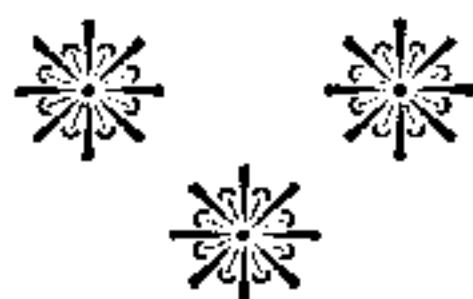
### ۱۴ شنبه

سردار ظفر وارد شد فریب پانصد قاطر و شتر ذیر بار غارتی های کرمان از داخل و خارج هراه داشت. بازک انگلیس و اثاث و اسباب آلانی ها در غارتی های او موجود بود. امیر مجاهد از گرمیز رسید. ابوالقاسم خان فرزند صرعام که او هم از دست انگلیسان فرار کرده و در رو دخانه کارون با هفتاد نفر با آب زده و همه غرق شده خودش با بیست نفر نجات یافته بودند.

امیر مجاهد و امیر جنک طرفدار هراهی با انگلیس و گرفتار کردن مهاجرین داخلی و خارجی بودند سردار ظفر خودش را بیطرف معرفی میکرد چون بارش سنگین بود مرتضی قلیخان بجهالت هراهی با مهاجرین و مجاهدین داشت

### ۱۵ جمعه

سرداران از شلمزار رفته بعدهاز ظهر میرزا علی اکبر خان دهداد که سه چهار ماهست در بختیاری آمده و در قریه ( هوشگان ) منزل گرفته و مرتضی قلیخان متکفل خارج اوست وارد شد. از ملاقات یکدیگر خرسند شده فرمی از کتاب سرگذشت اردشیر را آتشب خواندم و آرزوی نهایت تعریف و تمجید میکرد. میرزا عباس خان بزدی از شنیدن آن اشعار بی اختیار شده لبهای مرا بوسه داد اینک قسمی از آنچه خوانده شد نقل میشود



# \* صلح عمومی بشر \*

## \* گفتار جاماسب \*

### سؤال اردشیر از فرشاد

بجز فرشاد و جمی خاص درگاه	نهی زاسپه‌دان چون کش خرگاه
ز گفتارت روان شد دانش انداز	شنه گفت با فرشاد کامروز
هم از انعام و هم ذاغاز گفتی	سخن از فلسفات باز گفتی
بعور مشک دادی انجمت را	جاماسب کشانیدی سخن را
بر اهکن پرده از رخساره راز	سخن بی پرده کن آوازه ساز
مرا بیدار ازو کن گرچه او خفت	حکایت کن که جاماسب چه میگفت

### پاسخ فرشاد

## \*) محسن پرسش \*)

شهنه را تنا خواند از دل شاد	جو این پرسش ز شه بشنید فرشاد
ز پرسش سوی دانش راه بردی	که شاهها چون رو پرسش سیردی
که از پرسش کلیدش بر زبان هست	در گنج خرد نتوان بر آن بست

اگر چه راه پر پیچ و دراز است  
 بر هر و خضر پرسش چاره ساز است  
 ز پرسش هر که در ره نیک دارد  
 قدم در چاه و سر پرسنگ دارد

\* \* \*

سخن اینکونه گفتار آفرین داند  
شب گئی ز خورشید رخش دوز  
زمین را بر بشر بک انجمن خواند  
چنو داشت نزوه حکمت آین  
بر آزادی بگئی فکر دارد  
سرودش گر چه عالم نا شنوده  
بدینسان گئی آرائی نداشت

زیرست شاهرا چون آفرین خواند  
که جاماسب حکیم داشت افروز  
از ایران زاد و گئی را وطن خواند  
ندبده دیده چرخ جهان بین  
همه اندیشه های مسکر دارد  
سخت ز آبادی عالم سروده  
سخن آنجا که از گپتی سرازیر

## \* ) افکار جاماسب ( \*

هر آفج از زشت و زیبا در جهان است  
همه اندیشه دانشوران است  
بدریای وجود آرام و طوفان  
بود موجی ز فکر فیلسوفان

نه از نادان هم از فکر داناست  
مهارش بته دانائی به بینی  
بهایم دور از آثارند دائم  
نه ز آهو نز پلنگ کوهساری  
بدستش داد دانا خنجر قیز  
بر او دانشوری تبر و کمان ساخت  
پهسالار دانا مسکنند جنگ

هر آبادی و ویرانی بدان است  
ستیزه جو چو نادانی بینی  
عوام انعام باشند و بهایم  
جهان چیزی ندارد یادگاری  
شد از نادان بقیع تیز خونریز  
روانی را به تیری در نشان ساخت  
ورا زخون خاک را نادان کند رنگ

\* \* \*

کند فکر دانا روز تدبیر

بینند پای پیل و گردن شیر

اسگر دانشوران همت گمارند  
بدی ها یکسره یکسو گذارند

زمین را غیر یک کشور نخواند  
بشر جز اهل یک کشور ندانند

دوئی ها دور سازند از میانه  
نهاده زشت کاری نظر گیرند  
بر آرند از برای آشی دست  
بجای تبع بولادیت خونریز  
سراسر خاک گردد داش آباد  
سعادت تو ام آید آدمی را

نمایند از دو رنگی ها نشانه  
شکته فشر ها را مفرغ گیرند  
نرد و قته سازند از جهان پست  
شود شمشیر داش در جهان تیز  
رود نادانی و ناورد از باد  
نمایند خوی دیوی مردمی را

کنون چگراین سخن در گوش باد است  
رسد روزی که گیتی بر هر آد است  
بگیتی این سعادت سر فوشت است  
در آن آئینه هارا روی زشت است



جهان را گر در آرزو آزمائی  
کنون بر بسته چشم آنکه گشائی  
بجز یزدان در آن مشگو نه بینی  
نشان ز اهریمن بد خو نه بینی  
نه شیطان آدمی آنجا فریبد نه کس با خوی شیطانی شکیبد  
نمایند نامی از میشی و چگرگی  
نه عنوانی ز خوردی و بزرگی

در اینجا مرگ و آنجا زندگانیست  
و گر مویه رسد با هم بتویند  
بدریا رخت بر بشد دزندی  
نه شیراز را بر آهو ینجه تیز است  
با اش دست در گردن سپنداست  
بکوه و دشت با هم رهسیارند  
غم اینجا و اندر آنجا شادمانیست  
در آن دوران ده مویه نپویند  
نه بیند هیچ بیچکر در دمندی  
نه با ماهی نهان را سلیز است  
مه گرگی شبان بر کوسفند است  
پلکان بر غزالات دستیارند

ز دبدده دل ندزدد شوخ عبار  
و گر دزدید خواهد بود دلدار  
کهان ابرو بصیدی کر زاد تیر  
شود هم در گند صید نخجیر

نه چشمی فته آغازی نماید  
نه کس چشمی بفتحانی ستاید  
سکره با زلف خوبان آشنا نیست  
بگرد خالها دام بلا نیست

وصال و عنق با هم تو اعانت  
غراق و صبر دور از آن جهانند  
بهار آنجاست کاسیب خزان نیست  
خران اینجاست ز آنرو گلستان نیست  
نماید زرد رنگ الا که هاله  
نماید داغدل الا که لا اه  
که داغش را شکوه باع بینی  
دل لا اه از آن با داغ بینی

نیابی هیچ چشمی اشکباران  
مگر چشمی بطرف کوههماران

دل خوئین ندارد جرخم می نالد هیچکس جز بربطونی  
نه سوزد در آن مجمر مگر عود  
نه موید مگر در سوگ غم رود  
پیروانه ز شمع آتش بجان نیست  
که شمع آن لگن آتش زبان نیست

چو بستان سبز گردد دشت و هامون  
نه در آه و پانگی تبر دیدن  
مخالف نیست آواز اندر آن دیر  
سدت بیشه باز رگان دهر است  
که ه آئینه است آنجا نه حایل  
بچهر مه در آن گردون کاف نیست  
کنون خلعت بجا و انگاه نور است  
درا بینجا موج طوفان ساحل آنجاست  
چو سرو آزاد گردید بجهون  
نه آهو از پلک آرد رمبد  
موافق باشد اندر اختران سیر  
زحل با مشتری همکار و بهر است  
نگردد منکسف خور را شهابیل  
خرف را جایگه در آن صدف نیست  
محاق از رهگذار ماه دور است  
صفا و صلح را سر منزل آنجاست